سال ششم
شماره ۳۸۳ ، شنبه
۱ خرداد ماه ۱۳۸۹
۵۰۰ تومان

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

دوست

خردسالان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

با من بیا ... ۳

نوشابه ۴

نقاشی ۷

فرشته‌ها ۸

درخت توت ۱۰

ویروس سرماخوردگی! ۱۲

بازی ۱۶

جدول ۱۷

کلاغی که قارقارش نمی‌آمد ۱۸

کتاب‌قصه ۲۰

قصه‌ی حیوانات ۲۲

کاردستی ۲۴

فرم اشتراک ۲۵

ترانه‌ها ۲۷

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- **مدیرمسئول:** موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- **سردبیران:** افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- **تصویرگر:** محمدحسین صلواتیان
- **گرافیک و صفحه‌آرایی:** مجتبی صلواتیان
- **لیتوگرافی و چاپ:** مؤسسه چاپ و نشر عروج
- **امور مشترکین:** محمدرضا ملاّزاده
- **نشانی:** تهران- خیابان انقلاب،چهار راه کالج، شماره۸۸۶،نشر عروج
- **تلفن:** ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

با من بیا

دوست من سلام.

من کمد هستم و می توانم چیز های زیادی را در خودم جا بدهم.

چیز هایی مثل لباس، کفش، رختخواب، اسباب بازی و یا حتی ظرف.برای همین هم کمد، یک وسیله ی خیلی مهم و لازم است!

راستی به دور و برت به دقت نگاه کن و ببین چه چیزهایی باید توی کمد باشد. آن ها را بردار و توی کمد، در جای مخصوص به خودشان بگذار. وقتی همه جا مرتب و منظم شد، دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله، با من بیا...

نوشابه

مرجان کشاورزی آزاد

نوشابه، دلش نمی خواست نوشابه باشد. دلش می خواست خوب و مفید باشد.
یک روز راه افتاد و رفت تا برای خودش یک کار مفید پیدا کند.
نوشابه رسید به یک تعمیر گاه ماشین و به آقای تعمیر کار گفت:« شما یک نوشابه لازم ندارید؟» آقای تعمیر کار گفت:« نه! نوشابه پر از قند است و قند زیاد باعث می شود که من مریض شوم.» نوشابه خندید و گفت:«خودم می دانم. برای همین هم

آمده ام تا یک کار مفید انجام دهم.» آقای تعمیر کار کمی فکر کرد و گفت:« بیا بوق این ماشین بشو! بوق این ماشین خراب است! نوشابه گفت:« نه بابا! بوق شدن که کار مفیدی نیست. نمی خواهم بوق شوم.»نوشابه از آن جا رفت و رسید به یک پارک. آقای باغبان، مشغول گل کاری بود. نوشابه جلو رفت و گفت:« شما یک نوشابه لازم ندارید؟» آقای باغبان کمی فکر کرد و گفت:« خیلی تشنه هستم، اما دلم نمی خواهد نوشابه بخورم، چون نوشابه پر از قند است و قند زیاد برای سلامتی خوب نیست.» نوشابه گفت:« خودم می دانم! برای همین هم می خواهم یک کار مفید بکنم.» شما برای من کاری ندارید؟» آقای باغبان گفت:« بیا بیل بشو و به من کمک کن تا زمین را بکنم.» نوشابه گفت:« نه! نمی خواهم گلی بشوم. نمی خواهم خاکی بشوم. نمی خواهم بیل بشوم.»

نوشابه از آن جا هم رفت.

کمی جلو تر به یک مغازه رسید، جلوی مغازه خیلی شلوغ بود. همه به صف ایستاده بودندو خرید می کردند. نوشابه جلو رفت و دید مردم مشـغول خرید شیر و ماست و دوغ و بستنی هسـتند. ناگهان آقای مغازه دار چشـمش به نوشابه افتاد و گفت:« تو که نوشابه ای! تو هم شیر می خواهی؟» نوشابه گفت:« نه. یک کار خوب و مفید می خواهم!»

آقای مغازه دار گفت:« پس زود بیا و به من کمک کن!»

این طوری شد که نوشابه در یک فروشگاه مشغول کار شد.

حالا او به بچه ها، شیر و ماست و دوغ و بستنی می فروشد.

یـک کار خـوب و مفیـد دارد و خیلی خیلـی خوش حال است!

نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

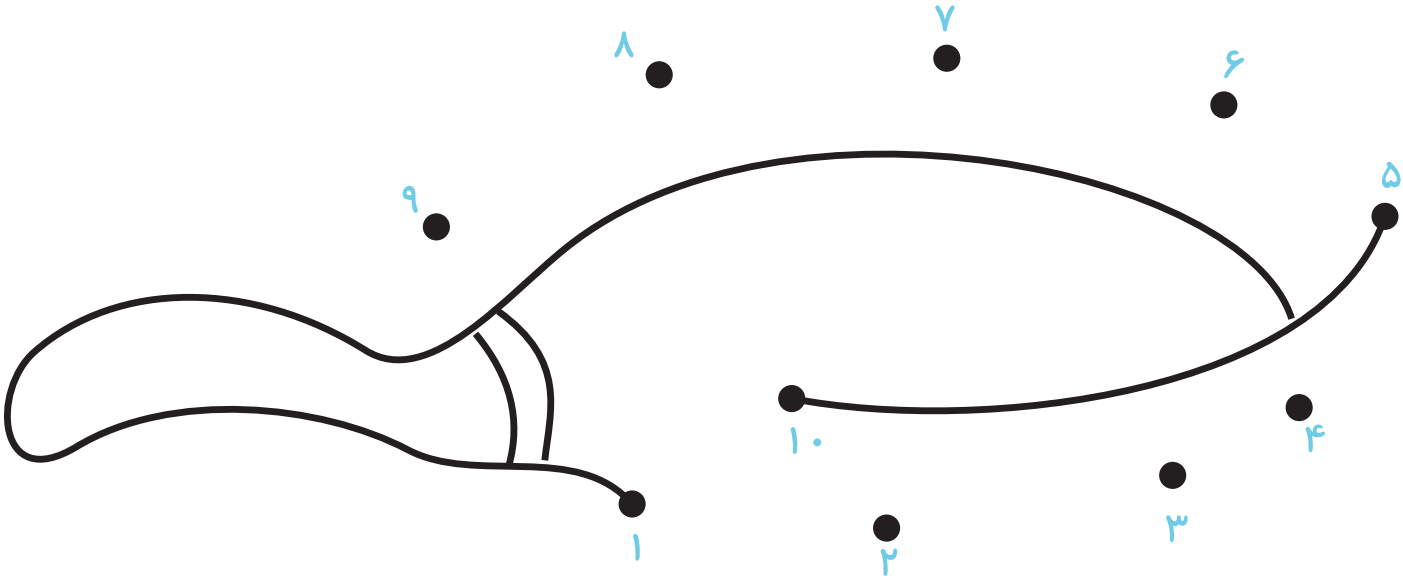

فرشته ها

پدر بزرگ، نمازش را که تمام کرد، مرا بغل گرفت و گفت:« حالا با هم جانماز و سجاده را جمع می کنیم.» گفتم:« خوش به حالتان. هم بلد هستید نماز بخوانید، هم قرآن.» پدر بزرگ گفت:« تو هم بزرگ می شوی و یاد می گیری. این که غصه ندارد، خودم هر دو را به تو یاد می دهم.» گفتم:« اگر بلد بودم نماز بخوانم، خدا مرا بیشتر دوست داشت.» پدر بزرگ گفت:« نماز خواندن یعنی عبادت خدا، یعنی شکر و سپاس گفتن او. کاری که تو هر روز چندین بار آن را انجام می دهی.» گفتم:« اما من که نماز نمی خوانم.» پدر بزرگ گفت:« به پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگت احترام می گذاری. با بچه های کوچک تر از خودت مهربان هستی. راستگویی و هر شب قبل از خواب با خدا حرف می زنی و از او تشکر می کنی. این کارهای تو، به اندازه ی نماز خواندن خدا را خوش حال می کند. برای همین هم او تو را خیلی دوست دارد.»

پدر بزرگ را بوسیدم و هر دو با هم جانماز و سجاده را جمع کردیم. خدا، خوب و مهربان است و بچه ها را خیلی دوست دارد.

درخت توت

ناصر کشاورز

ای درخت خوب توت
مهربان نازنین
باز هم باریده است
توت هایت بر زمین

دسته های مورچه
می رسند از هر طرف
توت ها را می برند
توی لانه صف به صف

می رسند از آسمان
دسته ای گنجشک و سار
می خورند از دست تو
توت های آب دار

کرده ما را با نشاط
مزه ی شیرین توت
از من آدم بگیر
تا مگس یا عنکبوت

من تشکر می کنم
از محبت های تو
با اجازه ریختم
سطل آبی پای تو

ویروس سرماخوردگی

مانا نیستانی

تعارف می‌کنی؟ حالا که اینطوره من آب‌میوه‌ام رو می‌دهم تا مال خودت باشه.
اوم‌م!
بابا گفته که همیشه از خوراکی‌هام به دوستانم بدم! اگر بشنوه که چه کار کردم حتماً خیلی خوشحال می‌شه!
مِک... مِک مِک!
همان روز، عصر:
چی گفتی پسرم؟ گفتی آب‌میوه‌ای که خودت داشتی می‌خوردی رو دادی به کوچولو؟ با همان بِی خودت؟!
بله! خیلی کار خوبی کردم نه؟

نه پسرم، تو سرما خورده‌ای! حالا ویروس سرما خوردگی از راهِ نیِ آب‌میوه به دهان کوچول منتقل می‌شه و اون هم مریض می‌شه!
ویروسِ سرماخوردگی چیه؟
ما ویروس سرماخوردگی هستیم! موجودات خیلی ریزی هستیم که با چشم دیده نمی‌شیم و باعث مریضی شما می‌شیم!
ویروس ها از طریق عطسه کردن از هوا، از راه غذا، لیوان، ظرف می‌تونند منتقل بشن. باید زودتر به کوچول خبر بدیم تا از اون آبمیوه... دور می‌زنند!
تق تق تق!

لحظه‌ای بعد، دَمِ در:

بچه‌ها بابای کوچول یک کم بد اخلاقه، شما هر وقت عطسه‌تان گرفت حتماً دستمال جلوی دهانتان بگیرید.

بازی

مدادت را بردار و راه را به فضانورد نشان بده تا به سفینه‌اش برسد.

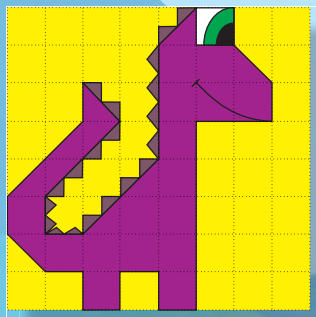

جدول

جدول را کامل و رنگ کن.

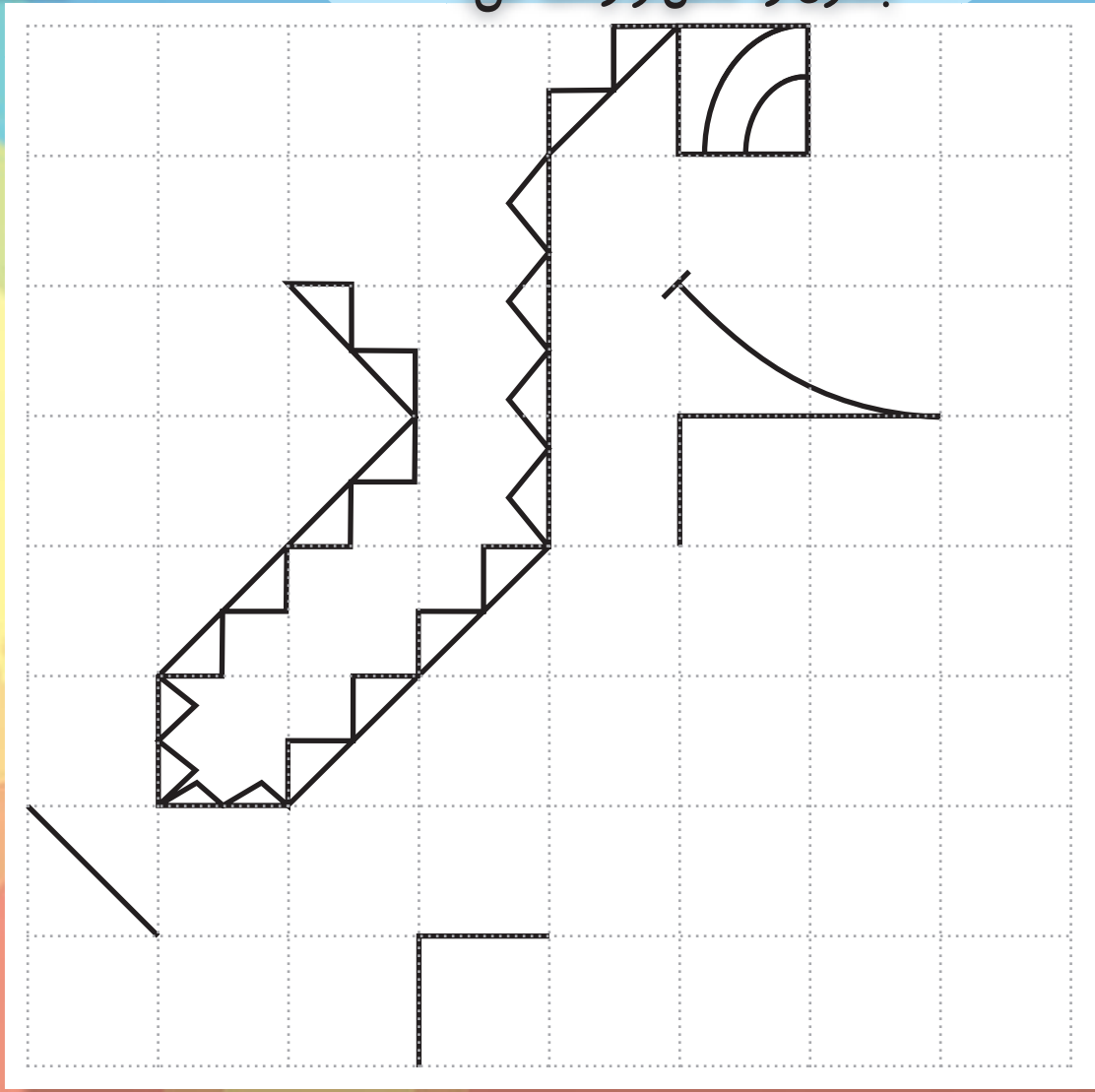

کلاغی که قارقارش نمی‌آمد

محمدرضا شمس

یک کلاغ بود که قار قارش نمی آمد. گفت:« چی کار کنم؟»
گفتند:« صبر کن می آید!»
کلاغه صبر نکرد. یک شب که گنجشک خواب بود، جیکش را برداشت. هو هو ی جغد و قور قور قورباغه را هم برداشت. همه را با هم قاطی کرد و خوب هم زد و یک صدای تازه درست کرد: قوهوج، قوهوج...
گنجشک و جغد و قورباغه فهمیدند. آمدند صدایشان را برداشتند و یکی یک پس گردنی هم به کلاغ زدند. یک دفعه، قار قار کلاغ که توی گلویش گیر کرده بود، پرید بیرون و گفت:« قار قار» یعنی من آمدم!
کلاغ گفت:« قار قار قار قار بازم قار» یعنی خوش آمدی!

کتاب

فیل

میمون

راکون

دایناسور

کتاب قصه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که مشغول بازی بود، روی زمین یک پیدا کرد. با خوش‌حالی را باز کرد. همین موقع، یک از توی پرید بیرون و گفت:«سلام!» با تعجب به نگاه کرد و گفت:«تو کی هستی؟ از کجا آمدی؟» گفت:«اسم من است و از توی بیرون آمدم!» گفت:«خب حالا زود برو توی !» گفت:«نه! می‌خواهم این‌جا پیش تو بمانم.» همین موقع از بالای درخت پایین آمد و به گفت:«وای! چه دوست

بزرگی داری!» گفت:«این است و از توی بیرون آمده. حالا هم نمی‌خواهد برگردد توی .» گفت:«این مثل بزرگ است!» از پشت درخت‌ها بیرون آمد و گفت:«کی مثل من بزرگ است؟» و گفتند:«این !» به نگاه کرد و گفت:«اما او از من هم بزرگ‌تر است.» گفت:«خب حالا بیایید همه با هم بازی کنیم.» گفت:«بیا برگرد توی !» این را گفت و را باز کرد. ناگهان یک جادوگر می‌خواست از توی بپرد بیرون که فوری را بست!

گفت:« درست می‌گوید. بهتر است همه با هم بازی کنیم و تو هم این را باز نکنی!

، بالا و پایین می‌پرید و خوش‌حال بود. ، را یک گوشه گذاشت و همه با هم مشغول بازی شدند اما هنوز توی خیلی‌ها منتظر بودند تا بیرون بیایند!

قصه‌ی حیوانات

هر روز می‌تواند قشنگ‌ترین روز دنیا باشد.
وقتی که یک دوست خوب داشته باشی!

یا قطره‌های باران را از زیر
بال‌های گرم مادر تماشا کنی!

هر روز می‌تواند قشنگ‌ترین روز
دنیا باشد. وقتی برای اولین بار بتوانی
روی پاهایت بایستی!

یا با یک دوست به گردش بروی!

هر روز می‌تواند قشنگ‌ترین روز دنیا باشد. وقتی راحت و آرام خوابیده‌ای!

روزی که تو شاد باشی و از ته دل بخندی، آن روز قشنگ‌ترین روز دنیاست.

کاردستی

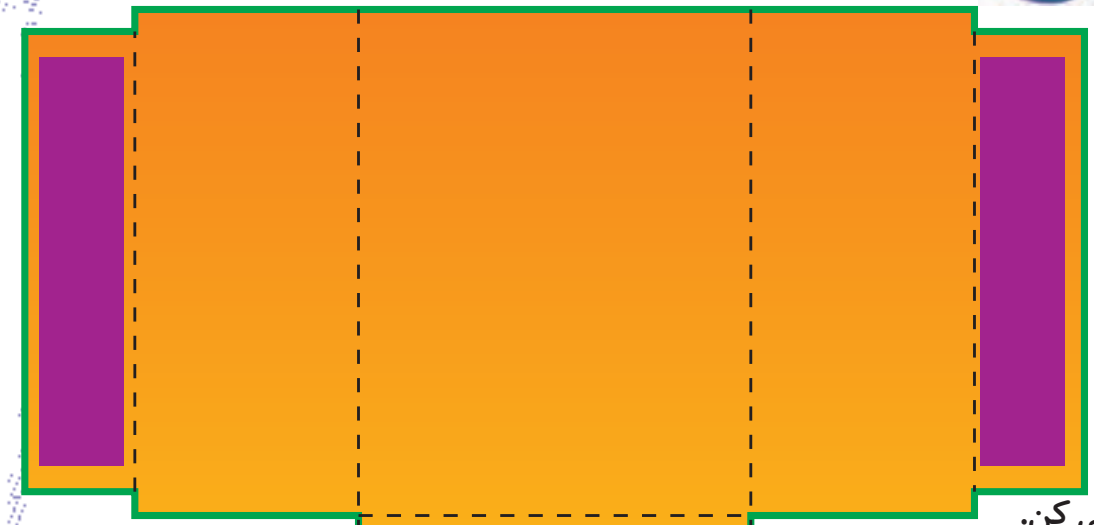

شکل را از روی خط سبز قیچی کن.
آن را از قسمت‌های نقطه چین تا بزن.
به قسمت‌های بنفش، چسب مایع بزن و آن را به دو طرف بچسبان.
حالا عروسک تو یک ماشین لباسشویی دارد!

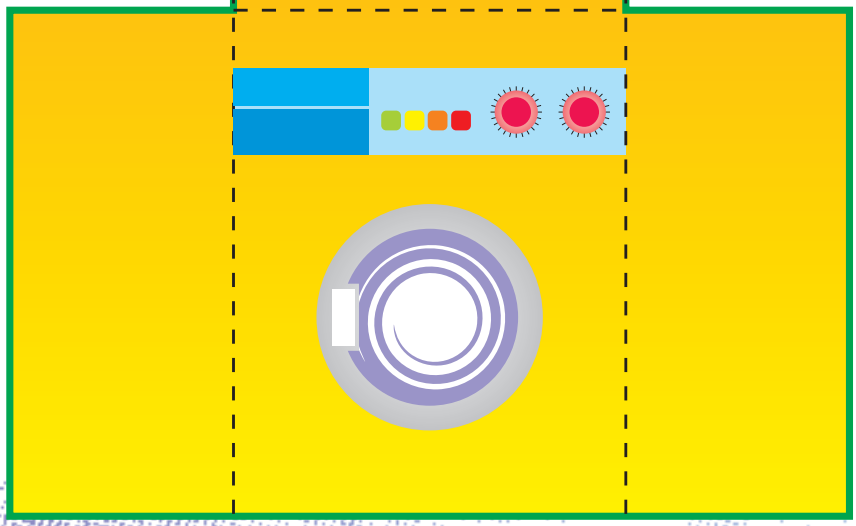

خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هرماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۵۰۰ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:

هر نسخه ۸۰۰۰ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی **به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.**

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳(۰۲۱) درمیان بگذارید.

فرم اشتراک

نام : .....

نام خانوادگی: .....

تاریخ تولد: ..... / ..... / ۱۳ ..... **تحصیلات:** .....

نشانی: .....

کدپستی: .....

تلفن: .....

شروع اشتراک از شماره: ..... **تا شماره :** .....

امضاء

دوستان عزیز لطفا قسمت‌های مشخص شده را بریده و خودتان یک پاکت تهیه با آن بسازید و برای ما بفرستید.

نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر عروج

نشانی گیرنده:

تهران ـ خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

ترانه‌ها

مصطفی رحماندوست

عروسک قشنگم
بچه‌ی ناز و زیبام
کثیف شدی، بیا تا
با هم بریم به حمام
آب تو لگن بریزیم
صابون و لیف بیاریم
صد تا حباب بسازیم
بازی کنیم، دارام ریم
وقتی تو رو می‌شورم
ببند چشاتو محکم
صابون نره تو چشمت
چشات بسوزه کم کم